

آمد اما دلش می خواست بپرسد چرا ساده لباس نمی پوشی و تیپ می زنی؟ این حرف در گلوگاه قلبش گیر کرده بود و آن را به زبان نمی آورد تا اینکه خود نیوشا در بیرون رفتنهای بعدی به بارید گفت:

"من خارج بزرگ شدم و به این تیپ عادت کردم ولی انگار بهتره کم کم ساده تر و بدون آرایش بگردم." بارید خیلی خوشحال شد و گفت: "دیگه هیچ آرزویی ندارم جز اینکه بهت بگم با من ازدواج می کنی؟" نیوشا شوکه شد. شکلات داغ به حلقش برید و پس از سرفه گفت: "ازدواج به شناخت احتیاج داره. من و تو هنوز چیزی از هم نمی دونیم." بارید گفت: "گذشته من درست مثل امروز منه. هرگز کار بدی نکردم و آدم بدی نبودم." نیوشا گفت: "من اصولاً با گذشته کسی کار ندارم. ملاک، امروز افرازه. برای اینکه امروز همدیگر رو بشناسیم، باید مدتها رفت و آمد کنیم." بارید گفت: "من تو رو دوست دارم. یعنی عاشقت شدم. می خوام بدونم احساس تو به من چطوره؟"

نیوشا از شنیدن حرفهای بارید هیجان زده شد و گفت: "تا امروز کسی اینجوری عاشقم نبوده. بذار منم اعتراف کنم که عاشقت هستم ولی برای اینکه با هم ازدواج کنیم، عشق کافی نیست. باید از همدیگه شناخت پیدا کنیم." و از او خواست دیگر حرف ازدواج را نزند و فعلاً با هم دوست باشند.

نیوشا تپیش را تغییر داد و همانی شد که بارید دلش می خواست. بارید به مادرش خبر داد که با دختری آشنا شده. و مشخصات او را داد و گفت همین که نیوشا رضایت بدهد، با او ازدواج می کنم. مادرش خواست عکس او را نشانش بدهد. بارید گفت: "با عکس دادن مخالفه. میگه عکس رو فقط به شوهرم میدم." مادرش خوشحال شد و به باشگاه رفت. نیوشا را دید و پسندید.

عشق بارید به نیوشا بالا گرفت. نیوشا هم با او مهربان بود و می گفت دوستت دارم. دوستان بارید هم به تماشای نیوشا آمدند و به بارید تبریک گفتند. نیوشا از نظر قد و بالا و شغل کپ بارید بود. روزی نیوشا یک هفته مرخصی خواست. بارید پرسید خیر است؟ نیوشا گفت: "پدر و مادرم میان تر کیه. منم میرم اونجا همدیگه رو ببینیم."

آن یک هفته برای بارید سخت گذشت مخصوصاً که نیوشا با او تماس نمی گرفت، به زنگها و پیامهای بارید هم دیر و کوتاه جواب میداد. وقتی که نیوشا به تهران برگشت، دل بارید پر از این سؤال بود که چرا با من تماس نمی گرفتی و به خیلی از تماسهایم جواب نمی دادی اما نگفت و حرفش سر دلش ماند. چند روز بعد کاری کرد که اگر به کسی می گفتی، باورش نمی شد. بارید هکر خوبی بود و گوشه و کانالهای نیوشا را هک کرد و فهمید نیوشا در تر کیه به دیدن پدر و مادرش نرفته بود. او و مردی خارجی تمام آن مدت را با هم بودند. نیوشا با او عکسهای نیمه خصوصی هم انداخته بود. بارید ویران شد. به رضا

نیوشا با تیری دلدوز در کمان ابرویش وار دباشگاه بار بدشد. نیت بدی نداشت اما بدش نمی آمد دل بار بد سرکش را رام کند. و این کار سختی بود

گفت خودم را پاکیزه و مثبت نگه داشته بودم و از همه دخترها دوری می کردم ولی نمی دانستم دلم را به کسی خواهم داد که مار خورده و افعی شده. رضا گفت: "اول به روش بیار بعد بیرونش کنیم."

برای بارید سخت بود به نیوشا بگوید شماره او را هک کرده. سخت هم بود چیزی به روی خودش نیاورد. آخرش تاب نیاورد و پرسید: "مادر و پدرت رو دیدی؟ از شون عکس داری نشونم بدی؟" نیوشا گفت فرصت نشد عکس بگیریم. نگاه بارید خشن شد و عکسهای نیوشا و آن مرد خارجی را نشان داد و گفت: "من با تو صادق بودم. چرا وارد زندگیم شدی و منو به خودت وابسته کردی بعدش دروغ گفتی و خیانت کردی؟ تو که می گفتی اهل عکس دادن نیستی، باغت آباد شاه انگوری که چه عکسای به اون آقا دادی."

جور دیگر:

بارید قدرت پرسیدن نداشت و حرفها را سر دلش نگه می داشت. از مادرش نپرسید چرا با جامعه پلنگان می گردی. از نیوشا هم نپرسید تو که تا حالا با هیچ پسری نبوده ای، چرا تیپ می زنی طوری که به نظر می آید از پسران قهاری. در جور دیگر به جای اینکه در خودمان هی فکر و هی قضاوت کنیم، موضوع را با طرف مطرح می کنیم تا بفهمیم جریان چیست. در این بخش از قصه، وقتی که بارید گفت ازدواج کنیم، نیوشا جور دیگر رفتار کرد. او معتقد بود باید همدیگر را بشناسند و این بسی خوب است اما می گویند الاعمال بالنیات! شما هنوز خبر ندارید که چرا نیوشا تأکید داشت همدیگر را بشناسند. او گفته بود با گذشته کسی کار ندارد. این هم عقیده خوبی است ولی چرا کلاً با گذشته کاری ندارد؟ آیا به این دلیل نیست که گذشته خودش مسائلی داشته؟

ملاقات نیوشا با آن مرد خارجی می توانست حجت را برای بارید تمام کند ولی او مردی است که نیوشا را رها کند یا این خطا را ببخشد.

آخرین شوک:

بارید منتظر جوابی قانع کننده بود. نیوشا هم جوابی داد که نزدیک بود او را به سخته بیندازد: "می خواستم زودتر بهت بگم ولی خودم آمادگیشو نداشتم. اول اینو بیگم که با اون مرد خارجی و با هیچ مردی رابطه نداشتم و ندارم." بارید گفت: "چرا با من مثل بچه ها رفتار می کنی؟ مطمئن باش اگه حقیقت رو بگی، ممکنه از صداقت خوشم بیاد و گناهت رو ببخشم." نیوشا گفت: "من هیچ گناهی نکردم. بذار حقیقت رو بهت بگم. اون مرد خارجی دوست قدیمی منه..." بارید در حرفش نشست:

"چون دوست قدیمیه، دلیل نمیشه یک هفته باهاش تر کیه باشی و کنار همدیگه هم عکس بندازین." نیوشا مشت محکم و مردانه ای روی میز کوفت و شیشه میز را شکست و باصدایی که زمخت شده بود، گفت: "خفه خون بگیر تا حرفم رو بزنی. من ترنس هستم. از اون مدلش که جسمم مذکر بود و روحم و شخصیتم مؤنث. من و این آقا تو مدرسه ورزشی همکلاس و رفیق بودیم. بعد از دانشگاه درباره خودم مطالعه کردم و فهمیدم ترنس هستم. تصمیم گرفتم برم پیش متخصص. از شانسم رفتم پیش بزرگترین متخصص که ایرانیه و کلینیکش تو کانادا بود. پروفیسور میرجلالی تشخیص داد ترنس هستم. منو واسه تغییر جنسیت آماده کرد. بعد از عمل اوادم ایران تا با تیپ جدیدم تو یه محیط جدید زندگی کنم. به دوستم خبر دادم تغییر جنسیت دادم. و چون او مده بود تر کیه، از من خواست به دیدنش برم. براش جالب بود دوست دوران دانشگاهش که یه جوون قوی هیکل بود، حالا دختر شده باشه. ضمناً وقتی بهت گفتم اولین باره که با یه پسر میرم کافه، راست گفتم چون از وقتی که تغییر جنسیت دادم، به عنوان یه دختر با هیچ پسری بیرون نرفتم."

بارید لال شد. بعد از سالها ریاضت عاشق یک ترنس شده بود. تصمیم گرفت به شریکش بگوید او را اخراج کند. رضا گفت: "خودت اخراجش کن چون من از نظر یه مربی ورزش هیچ اشکالی تو رفتار نیوشا نمی بینم. از نظر شرعی هم اینا زن به حساب میان و اشکال شرعی نداره که به خانمها آموزش بده." بارید هنوز نتوانسته به نیوشا بگوید به باشگاه نیا. با او سر سنگین است اما دلش حرف دیگری می زند. رضا هم به شوخی جدی به او می گوید: "این همون دختریه که دنبالش هستی چون قبلاً مرد بوده، از وقتی هم که دختر شده، فقط با خودت بوده."

جور دیگر:

می دانیم کسی که تغییر جنسیت داده باشد، احکام شرعی او طبق جنسیت جدیدی است که دارد. یعنی اگر مردی زن بشود، حق و حقوق شرعی و قانونی او مثل خانمها خواهد شد. این راه می دانیم مردی که زن بشود، قدرت باروری ندارد... اولش قصد نیوشا دلبری نبود و فقط هیجان جنسیت جدیدش را داشت و جوگیر شده بود که دخترانه رفتار کند. در جور دیگر به مخلوقات خداوند ایراد نمی گیریم و اگر کسی ترنس متولد شد، او را از دید جنسیتی نگاه نمی کنیم. در چشم ما او هم انسانی است مثل انسانهای دیگر. در جور دیگر نه کسی را تشویق می کنیم که با ترنس ازدواج کند نه او را نهی می کنیم چون چنین تشویقها و نهیهایی به برسیهای زیادی نیاز دارد.

برای بر سر دوراهی شماره قبل راهنمایی های خوبی کرده بودید. برای این قصه هم نظر بدید که بارید چه کند؟ می توانید نظر خود را به این شماره پیامک کنید: ۰۹۳۶۶۴۰۱۹۴۹